



تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش	جلسه	۳۸	تاریخ	۱۴۰۴/۰۹/۱۵
عنوان ۱	خبر واحد				
عنوان ۲	تنبيهات بحث خبر واحد				
عنوان ۳	تنبيه اول: ملاک حجیت خبر واحد (وثاقت مخبر یا موثوقیت خبر؟)				
عنوان ۴	مطلب سوم: ملاک نهایی برای حجیت (ترکیب وثاقت مخبر و موثوقیت خبر)				
عنوان ۵	دلیل اول: ظهور عرفی عنوان «ثقه» در مرآتیت دلیل دوم: ظهور تعلیل در برخی روایات در کاشفیت دلیل سوم: ظهور ارجاعات ائمه علیهم السلام به افراد ثقه در کاشفیت				

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

چکیده

در این درس، سومین مطلب از تنبيه اول (ملاک حجیت) بررسی شد و دیدگاه مختار-مبتنی بر نظریه شهید صدر- تبیین گردید. ملاک حجیت، ترکیبی است از هر دو رکن؛ یعنی موضوع حجیت در ادله، «وثاقت مخبر» است، اما نه به عنوان یک صفت صرف، بلکه «بِمَا هُوَ طَرِيقٌ وَ كَاشِفٌ». بنابراین، حجیت دائرمدار «وثاقت راوی» است به شرطی که این وثاقت، خاصیت آینه‌گی و کاشفیت خود از واقع را در مورد خبر خاص حفظ کرده باشد. اگر عواملی-مانند وجود تهمت یا جلب منفعت- این کاشفیت را از بین ببرند، خبر از حجیت ساقط می‌شود.

برای اثبات اینکه وثاقت در لسان ادله جنبه «طریقی» دارد، سه دلیل اقامه شد:

الف) ظهور عرفی عنوان «ثقه»: واژه ثقه در محاورات عرفی، عنوانی «مرآتی» است؛ یعنی وقتی گفته می‌شود «فلانی ثقه است»، مقصود این است که «خبرش معتبر و مطابق واقع است».

ب) تعلیل در روایات: در روایاتی که به آنها برای اثبات حجیت خبر استدلال شد، تعلیل‌هایی آمده است که کاشف از این است که اگر وثاقت مخبر، موضوع حجیت خبر قرار گرفته، «بِمَا هُوَ كَاشِفٌ» موضوع قرار گرفته است.

ج) سیاق ارجاعات: امامان علیهم السلام در پاسخ به پرسش از «تکلیف عملی» و «اخذ معالم دین»، شیعیان را به ثقات ارجاع می‌دادند. این نشان می‌دهد که وثاقت، طریقی برای عمل به دین است.

در پایان درس، این نکته تکمیلی مطرح شد که آیا کاشفیت مورد نظر باید «نوعی» باشد یا «شخصی»؟ استاد فرمودند: اگر راوی ثقة باشد، اما به دلیلی - مثل شغلش در روایت بشیر دهان - نزد نوع مردم متهم باشد، ولی برای شخص مکلف موثوقیت و اطمینان حاصل شود، همین کاشفیت و موثوقیت شخصی برای حجیت و عمل به خبر کفایت می کند.

مرور و جمع بندی مباحث پیشین

در بحث تنبیهات خبر واحد، سخن ما درباره «ملاک حجیت خبر واحد» بود. گفتیم در اینجا باید به سه پرسش پاسخ داد یا سه مطلب را مطرح کرد که هر یک از این سه مطلب، پاسخ به یک پرسش اساسی است.

مطلب اول: کفایت وثاقت مخبر

پرسش این بود که آیا آن میزان از موثوقیتی که از «وثاقت مخبر» نشئت می گیرد، برای حجیت خبر کافی است؟ یا علاوه بر آن، به ضmann و قرائن دیگری نیاز داریم تا بر این موثوقیت بیفزاید؟

پاسخ این بود که: خیر، نیاز به ضم قرینه نیست. از ادله حجیت خبر استفاده می شود که همان مقدار موثوقیتی که از وثاقت مخبر ناشی می شود، در حجیت خبر کفایت می کند.

مطلب دوم: امکان تفکیک میان وثاقت مخبر و موثوقیت خبر

پرسش دوم این بود که آیا «وثاقت مخبر» از «موثوقیت خبر» تفکیک پذیر است یا این دو متلازمانی هستند که «لَا يَنْفَكُ أَحَدُهُمَا عَنِ الْآخَرِ»؟

پاسخ این بود: بله، تفکیک پذیر است. امثله و مواردی را بیان کردیم که گاهی راوی «ثقه» است، ولی خبری که او می دهد «موثوقیت» ندارد - به دلایلی که بحث شد، مانند ضعف مقتضی یا وجود مقتضی مزاحم - پس بنابراین گفتیم وثاقت مخبر از موثوقیت خبر انفکاک پذیر است.

بحث امروز ما مربوط به مطلب سوم است که البته شاید پیش تر اشاره ای به آن داشتیم، اما آن را کامل نکردیم.

مطلب سوم: ملاک نهایی برای حجیت (ترکیب وثاقت مخبر و موثوقیت خبر)

پرسش اصلی این است: در حجیت خبر، آیا ملاک حجیت خبر، «وثاقت مخبر» است یا «موثوقیت خبر»؟

استاد شهید رحمته الله می فرمایند - و این فرمایش متین و مورد پذیرش ماست - که هر دو عامل در حجیت خبر دخیل هستند. یعنی خبری که ادله حجیت شامل آن می شود - یا به عبارت دیگر از ادله حجیت خبر چنین استفاده می شود که آن خبری حجت است - که دارای دو ویژگی باشد: هم مخبرش «ثقه» باشد و هم اگر مخبرش ثقه است، طوری نباشد که خود آن خبر «مَوْثُوقٌ بِهِ» نباشد؛ یعنی عامل تضعیفی در کار نباشد و خود خبر هم باید موثوقیت داشته باشد. به بیان دقیق تر: «آن وثاقت مخبری که موثوقیت خبر را به وجود می آورد، در موضوع ادله حجیت خبر اخذ شده است».

این مطلب، نکته ای دقیق است و کسی از بزرگان علما بدین شکل آن را مطرح نکرده است. این بحث را مرحوم آقای صدر رحمته الله مطرح کردند که بحثی دقیق، مهم و کاربردی است.

نتیجه‌گیری در ملاک حجیت این است که آنچه در موضوع ادله حجیت خبر اخذ شده است: «مطلق وثاقتِ مخبر» نیست. همچنین «مطلق وثاقتِ خبر» نیست. نه «وثاقتِ خبر» به تنهایی برای حجیت کافی است. مگر اینکه اطمینان‌آور باشد که آنگاه از باب حجیتِ اطمینان و علم معتبر می‌شود؛ و نه «وثاقتِ مخبر» به تنهایی موضوع حجیت است. بلکه آنچه موضوع حجیت است، عبارت است از: «وثاقتِ خبری که ناشی از وثاقتِ مخبر باشد» به عبارت دیگر: «یا موثوقیت خبرِ نشئت‌گرفته از ثقه بودن مخبر». پس هر دو رکن در حجیت دخیل‌اند.

پرسشگر: ...

استاد: این را هم گفتیم و بحث اول ما همین بود: آیا آن مقدار موثوقیتی که از «وثاقتِ مخبر» نسبت به خبر نشئت می‌گیرد، کفایت می‌کند یا خیر؟ یا اینکه ما علاوه بر آن مقدار موثوقیتِ ناشی از وثاقتِ مخبر، احتیاج به ضمِ قرینه دیگری داریم تا نسبتِ وثاقتِ ما را به خودِ خبر بالا ببرد؟ گفتیم: خیر، دلیل نداریم؛ بلکه ظاهر ادله این است که آنچه در موضوع حجیت خبر قرار گرفته، فقط «وثاقتِ مخبر» است. حال چه می‌خواهیم بگوییم؟ می‌خواهیم بگوییم این «وثاقتِ مخبری» که در موضوع ادله حجیت خبر قرار گرفته است، «وثاقتِ کاشف» است؛ یعنی وثاقتِ «بِمَا هُوَ كَاشِفٌ عَنِ الْوَاقِعِ» و «بِمَا هُوَ كَاشِفٌ عَنِ الْمُؤَدَّى» و «بِمَا هُوَ طَرِيقٌ» اخذ شده است، نه «بِمَا هُوَ مَوْضُوعٌ» باشد.

مرحوم شیخ انصاری در اولِ رسائل بحثی دارند پیرامون «قطع موضوعی»؛ یعنی قطعی که در موضوع یک حکم قرار می‌گیرد؛ مانند اینکه مولا بگوید: «إِذَا عَلِمْتَ بِعَدَالَةِ زَيْدٍ، جَازَتْ لَكَ الصَّلَاةُ خَلْفَهُ». در اینجا «علم به عدالت» در موضوع حکم قرار گرفته است. ایشان می‌فرمایند که علم گاهی «يُؤْخَذُ مَوْضُوعاً فِي الْحُكْمِ بِمَا هُوَ صِفَةٌ» و گاهی «يُؤْخَذُ مَوْضُوعاً لِلْحُكْمِ بِمَا هُوَ طَرِيقٌ لَهَا». در رسائل خواندیم که قطع وقتی در موضوع یک حکمی اخذ می‌شود، گاهی «بِمَا هُوَ صِفَةٌ» اخذ می‌شود. یعنی حتی اگر کاشف هم نباشد، خودِ حالتِ قطع مدنظر است؛ و گاهی «بِمَا هُوَ طَرِيقٌ» - یعنی به عنوان ابزار کشف واقع - اخذ می‌شود. این مطلب در همه عناوینی که جنبه «مرآتیت» (آیینگی) دارند، جاری است؛ اگر آن عنوان در موضوع یک حکمی اخذ شود.

یک موضوعات و عناوینی وجود دارند که ذاتاً از ماورای خودشان «مرآتیت» دارند؛ مثل «قطع» و «علم». علم ذاتاً کاشف است و مرآت معلوم خود است؛ همچنین «ظن» کاشف است - حالا اینکه این کاشفیت معتبر است یا نه، کاری نداریم، ولی کاشفیت دارد. اینها از عناوینی هستند که مرآتیت در ذاتشان اخذ شده و ذاتاً آینه هستند.

یکی از عناوینی که مرآتیت در ذاتش اخذ شده و ذاتاً مرآتیت دارد، «وثاقت» (ثقه بودن) است. این ثقه بودن، مرآت از «صدقِ خبر» است. وقتی کسی خبری به شما می‌دهد یا خبری برای شما نقل می‌کند، از شما سؤال کردند که: «آیا این مخبر راستگو هست یا نیست؟ ثقه هست یا نیست؟» چرا این سؤال را می‌کنند؟ چون می‌خواهند ببینند که آیا می‌شود به این خبر اعتماد کرد یا نه. این ثقه بودن، کاشف از صدقِ خبر است. ثقه بودن خود به خود مرآتیت دارد.

حالا برگردیم به اصل بحث: پس بحث ما در اینجا این است که آیا «وثاقتِ مخبر» به تنهایی موضوع حجیت خبر است یا «موثوقیتِ خبر» به تنهایی؟

می‌گوییم: نه این به تنهایی و نه آن به تنهایی؛ نه وثاقتِ مخبر مطلقاً «وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْخَبَرُ مَوْثُوقاً» و نه موثوقیتِ خبر مطلقاً «وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْمُخْبِرُ ثَقَّةً». هیچ‌یک از این دو به تنهایی در موضوع ادله حجیت خبر اخذ نشده‌اند. آنچه در موضوع ادله

حجیت خبر اخذ شده، «ثقه بودن مخبر» است؛ اما این ثقه بودن نه «بِمَا هُوَ صِفَةٌ» و نه «بِمَا هُوَ مَوْضُوعٌ»، بلکه «بِمَا هُوَ طَرِيقٌ» و «بِمَا هُوَ كَاشِفٌ» از مؤدای خودش. چون چنین است، پس بنابراین: هم «وثاقت مخبر» شرط است و هم «کاشفیت این وثاقت» از آنچه مخبر از آن خبر می دهد (مَا يُخْبِرُ عَنْهُ الْمُخْبِر). هر دو باید باشند.

پس اگر مخبر ثقه بود، اما عاملی وجود داشت که کاشفیت را مخدوش می کرد، دلیل حجیت، شامل آن مورد نمی شود. این همان بحثی است که قبلاً بیان کردیم که آیا انفکاک بین «ثقه بودن مخبر» و بین «موثوقیت خود خبر» پیدا می شود؟ گفتیم: بله، انفکاک حاصل می شود و مثال هایی هم زدیم؛ مانند همان مثال «بشیر دَهَان» که روایتی نقل می کند که: «مَنْ دَهَنَ مُؤْمِناً كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ نُورًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۱. گفتیم چون خود او «دَهَان» (روغن مال یا روغن فروش) بوده و شغلش روغن مالی سر مردم بوده است، اگر این خبر را نقل کند -گرچه خودش فی نفسه ثقه است- اما «موثوقیت خبر» در اینجا ضعیف است؛ چون احتمال می رود که برای اینکه بازار روغن فروشی اش گرم شود، چنین حدیثی را جعل کرده باشد.

«ثقه بودن» لزوماً بدین معنا نیست که فرد هیچ گاه دروغ نمی گوید. البته گاهی ما «ثقاتی» داریم و سندهایی داریم که این سندها شبهه قطعی یا اصلاً قطعی هستند؛ یعنی راوی، آن چنان ثقه ای است که «يُقْطَعُ بِكَوْنِهِ لَا يَكْذِبُ» (قطع وجود دارد که او دروغ نمی گوید). مانند سندی که این گونه باشد: «كُلِّينِي عَنْ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْمُعْصُومِ». از این گونه سندها چند مورد داریم که اصلاً سندهای شبهه قطعی هستند؛ چراکه وثاقت مخبر در این گونه خبرها از آن سنخ وثاقت هایی است که ما -به هیچ عاملی و به هیچ دلیلی- احتمال کذب در آن نمی دهیم.

ابن ابی عمیر همان کسی است که او را زیر شلاق گذاشتند و گفتند: «نام اصحاب موسی بن جعفر علیه السلام را ببر»؛ اما نبرد. تا جایی که چند صد شلاق به او زدند. نقل شده است در حالی که در شرف موت بود، یونس بن عبد الرحمن را دید -که تجسمی برای او بود- که به او می گفت: «مواظب باش زبان باز نکنی و نام یاران موسی بن جعفر علیه السلام را نبری».

در چنان شرایط سختی، اینها چنین آدم هایی بودند. بعضی اوقات ثقات ما، ثقاتی در این حد هستند. حکم اینها مشخص است و کذب در آنها راه ندارد. اما ثقه های معمولی چگونه؟ کسانی که آدم های درستی هستند، آدم های خوبی هستند، به مسجد می آیند و نماز می خوانند؛ همین بازاری های متدین خودمان یا غیر بازاری ها، یا افرادی یا حتی طلبه هایی که آدم های خوب و معمولی ای هستند. این طور نیست که اگر کسی آدم خوبی بود و ثقه بود -همان ثقه ای که می شود پشت سرش نماز جماعت خواند- دیگر هیچ گاه در عمرش دروغ نگوید؛ بلکه ممکن است گاهی دروغ بگوید. بنابراین گفتیم که تفکیک پذیر است.

بنابراین مدعای ما این است که: آن وثاقتی که در موضوع ادله حجیت خبر اخذ شده، وثاقت «بِمَا هُوَ صِفَةٌ» نیست؛ بلکه وثاقت «بِمَا هُوَ طَرِيقٌ إِلَى الْوَاقِعِ» و وثاقت «بِمَا هُوَ كَاشِفٌ عَنِ الْمُؤَدَّى» است. دلیل این مدعا چند مطلب است:

۱. وسائل الشیعة؛ کتاب الطهارة، ابواب آداب الحمام، ب ۱۰۵، ح ۱.

دلیل اول: ظهور عرفی عنوان «ثقه» در مرآتیت

دلیل اول این است که در اخباری که به آنها برای اثبات حجیت استناد می‌شود، عنوان «ثقة» اخذ شده است و عنوان ثقه، از «عناوین مرآتیه» (آینه‌گون) است. عنوانی که عنوان مرآتیه باشد، عرفاً «کاشف از مؤدی» تلقی می‌شود. اگر گفتند فلان کس «ثقه» است و همین که کسی به شما خبر بدهد که فلانی ثقه است، شما از اینکه او می‌گوید «ثقه هست»، می‌فهمید که «پس می‌شود به خبرش اعتماد کرد». این ثقه بودن «فی نفسیه» و به خودی خود مطلوبیت ندارد؛ بلکه اگر می‌گوید ثقه است، یعنی به خبرش می‌شود اعتماد کرد؛ یعنی این صفت، کاشف از «موثوقیت خبر او» است. ذاتاً این عنوان ثقه، کاشفیت و مرآتیت دارد.

پس دلیل اول، ظهور ادله حجیت خبری است که در موضوع آنها «وثاقت مخبر» اخذ شده است؛ مانند آن روایتی که می‌گفت: «أَفِيؤْنُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ثَقَّةٌ أَخَذَ عَنْهُ مَا أحتاجُ إِلَيْهِ مِنْ مَعَالِمِ دِينِي؟»^۱ آیا یونس بن عبدالرحمن ثقه است که معالم دینم را از او اخذ کنم؟ و حضرت فرمودند: «نعم». همچنین مانند آنجا که می‌فرماید: «لَا عُذْرَ لِأَحَدٍ مِنْ مَوَالِينَا فِي التَّشْكِيكِ فِيمَا يُؤَدِّيهِ عَنَّا ثِقَاتُنَا»^۲؛ هیچ عذری برای یکی از دوستان ما در تشکیک نسبت به آنچه ثقات ما از ما روایت می‌کنند، وجود ندارد؛ یعنی می‌فرماید اگر ثقه ما روایتی نقل کرد، در آن تشکیک نکنید و آن را بپذیرید. همچنین مانند: «الْعَمْرِيُّ وَابْنُهُ ثِقَتَانِ فَمَا أَذْيَا إِلَيْكَ عَنِّي يُؤَدِّيَانِ»^۳؛ یعنی این دو ثقه هستند، پس می‌توانی به خبرشان عمل کنی.

اخذ شدن خود «عنوان ثقه» در موضوع دلیل حجیت خبر، ظهور عرفی دارد. این ظهور بدین معناست که اگر این شخص ثقه است، فقط این نیست که یک «صفت وثاقتی» داشته باشد که مثلاً پیش مردم به عنوان فرد ثقه معروف باشد، به مسجد بیاید، نماز جماعت بخواند و کارهای خوب انجام دهد؛ لذا اگر این ثقه بودن در یک مورد خاص، به عاملی از عوامل از «کاشفیت» افتاد، این طور نیست که دلیل حجیت خبر شاملش بشود. مثلاً قرینه‌ای قائم شد بر اینکه این آقا که خبر می‌دهد - هرچند ثقه است - ولی در این خبری که می‌دهد، مصلحت قوی دارد - فرض کنید مصلحت یا نفع شخصی در کار است -؛ و این مصلحتی که در این خبر وجود دارد، ممکن است بر «مصلحت صدقی» که او باید به مقتضای وثاقتش ملتزم باشد، غلبه کند. اگر چنین چیزی بود، این خبر از حجیت می‌افتد؛ گرچه خبر، «خبر ثقه» است - این را قبلاً بحث کردیم -.

بنابراین دلیل اول این است که خود اخذ عنوان ثقه در موضوع ادله حجیت خبر - به دلیل اینکه عنوان ثقه یا وثاقت عنوانی است که ذاتاً «مرآتیت» دارد - ظهور در این دارد که: اگر در موضوع دلیل حجیت خبر اخذ شده، «بِمَا هُوَ مَرَّءٌ» و «بِمَا هُوَ كَاشِفٌ» اخذ شده است؛ نه «بِمَا هُوَ صِفَةٌ»؛ حتی اگر کاشف از واقع نباشد.

۱. همان؛ کتاب القضاء، ابواب صفات القاضی، ب ۱۱، ح ۳۳.

۲. همان؛ ابواب مقدمة العبادة، ب ۲، ح ۶۱.

۳. همان؛ ابواب صفات القاضی، ب ۱۱، ح ۴.

دلیل دوم: ظهور تعلیل در برخی روایات در کاشفیت

دلیل دوم این است که در بعضی روایات حجیت خبر، «تعلیل» آمده است -البته این مورد در روایاتی که ما در باب «حجیت خبر در موضوعات» آوردیم، بیشتر آمده بود- یعنی اگر امام می فرماید به خبر ثقه عمل کن، تعلیلی آمده که چرا به خبر ثقه عمل کنم؟ در بیان علت، «کاشف بودن خبر از مؤدئی» بیان شده است. می گوید: چرا به خبر ثقه عمل کن؟ چون این خبر ثقه، خبری است که با واقع مطابقت دارد؛ چون کاشف از واقع است و واقع را نشان می دهد. این گونه تعلیل آمده است.

این تعلیل نشان می دهد که پس خبر ثقه اگر حجت است، بدین جهت حجت است که این وثاقت، کاشف از آن «صدق خبر» است، نه «بِمَا هُوَ صِفَةٌ»؛ مثلاً روایت احمد بن اسحاق که درباره عمری آمده بود: «الْعَمْرِيُّ وَابْنُهُ ثِقَتَانِ، فَمَا أَذْيَا إِلَيْكَ عَنِّي يُؤَدِّيَانِ». این عبارت «فَمَا أَذْيَا عَنِّي...» (آنچه از من ادا کنند، پس از من ادا کرده اند)، نشان دهنده تعلیل است؛ یعنی اشاره به علت دارد.

سؤال این است که راوی می پرسد: «عَمَّنْ أَخَذُ؟» از چه کسی احکام را بگیریم؟ حضرت در پاسخ فرمودند: «الْعَمْرِيُّ وَابْنُهُ ثِقَتَانِ فَمَا أَذْيَا إِلَيْكَ عَنِّي يُؤَدِّيَانِ». در عبارت «فَمَا أَذْيَا إِلَيْكَ عَنِّي...»، این جمله بر «ثقه بودن» تفریع شده است؛ یعنی اگر ثقه بودن در موضوع اخذ شده، به عنوان علت و سبب برای کشف از واقع، اخذ شده است. چون ثقه هستند، پس آنچه می گویند همان است که من می گویم. این جمله «آنچه می گویند همان است که من می گویم» یعنی چه؟ یعنی این ثقه بودن آنها به این لحاظ در موضوع حجیت اخذ شده که از حرفی که من می زنم، کشف می کند.

در چند دلیل از ادله این معنا مشاهده می شود؛ مثلاً در روایت علی بن یقطین که می گوید: از حضرت کاظم علیه السلام سؤال کردم که: «أَفَيَوْسُفُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ثَقَّةٌ أَخَذَ عَنْهُ مَا أَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنْ مَعَالِمِ دِينِي؟» سؤال از ثقه بودن اوست؛ اما ثقه بودنی که اخذ معالم دین بر آن متفرع می شود. پس معلوم می شود این ثقه بودنی که راوی از آن سؤال می کند، ثقه بودن کاشف از معالم دین است؛ ثقه بودن «بِمَا هُوَ طَرِيقٌ» است. حضرت در پاسخ فرمودند: «نَعَمْ».

بنابراین دلیل دوم این است که در روایاتی که به آنها برای اثبات حجیت خبر استدلال شد، و «وثاقت» در موضوع دلیل حجیت خبر اخذ شده بود، تعلیل هایی آمده است که این تعلیل ها کاشف از این است که: اگر وثاقت مخبر، موضوع حجیت خبر قرار گرفته، «بِمَا هُوَ كَاشِفٌ» موضوع قرار گرفته است.

این مطلب، علاوه بر آن نکته پیشین است که خود عنوان «ثقه بودن» ذاتاً مراتب دارد.

دلیل سوم: ظهور ارجاعات ائمه علیهم السلام به افراد ثقه در کاشفیت

دلیل سوم، ارجاعاتی است که در ادله حجیت خبر به آنها اشاره شد؛ بدین مضمون که امام معصوم، شیعیان خود را به «ثقات» ارجاع می دهند و می فرمایند: فلان کس ثقه است، به خبرش و به حرفش عمل کن. در این گونه روایات، خود این ارجاع، ظهور دارد در اینکه وثاقت اخذ شده در موضوع حجیت، وثاقت «بِمَا هُوَ كَاشِفٌ» است. زیرا سائل سؤال می کند که من اگر بخواهم به احکام شرعی عمل کنم، باید چه کار کنم؟ اگر بخواهم به احکام شما عمل کنم، چه کنم؟ حضرت می فرماید: فلان کس ثقه است، از حرفش اخذ کن. پس ثقه بودن، چون طریق به سوی عمل به احکام آنهاست، در موضوع حجیت خبر اخذ شده است.

مانند آن روایت علی بن مسیب همدانی از امام رضا علیه السلام آمده است که راوی می گوید:

«قُلْتُ لِلرَّضَا علیه السلام شَقَّتِي بَعِيدَةٌ وَلَسْتُ أَصِلُ إِلَيْكَ فِي كُلِّ وَقْتٍ فَمِمَّنْ أَخَذَ مَعَالِمَ دِينِي؟ قَالَ: مِنْ زَكَرِيَّا بْنِ آدَمَ الْقُتَيْبِيِّ الْمَأْمُونِ عَلَى الدِّينِ وَالْدُنْيَا»؛

به امام رضا علیه السلام عرض کردم: خانه ام دور است و نمی توانم در هر زمان به حضورت برسم؛ پس از چه کسی معالم دینم را فراگیرم؟ فرمود: از زکریا بن آدم قمی؛ که او در دین و دنیا امین و مورد اعتماد است.

گفتیم در اینجا «مأمون»، یعنی همان «ثقه بودن». چرا می فرماید «از زکریا بن آدم مأمون»؟ چون راوی می خواهد اخذ معالم دین کند. پس این مأمونیت - علاوه بر اینکه خود مأمونیت صفتی است که از آن «صفات مراستی» است مثل وثاقت - در جواب سؤال «مِمَّنْ أَخَذَ مَعَالِمَ دِينِي؟» آمده است؛ که باز هم ظهور در همین معنا (طریقیت و کاشفیت) دارد. همچنین مانند توقیع قاسم بن علاء که می فرماید:

«فَإِنَّهُ لَا عَذْرَ لِأَحَدٍ مِنْ مَوَالِينَا فِي النَّشْكِ فِي مَا يَرَوِيهِ عَنَّا ثِقَاتُنَا قَدْ عَرَفُوا بِأَنَّا نَفَاوِضُهُمْ سِرًّا وَنُحْمِلُهُمْ إِيَّاهُ إِلَيْهِمْ»؛^۲

پس برای هیچ یک از دوستداران ما هیچ گونه عذری در تردید درباره آنچه ثقات ما از جانب ما روایت می کنند وجود ندارد؛ زیرا آنان دانسته اند که ما راز خود را به ایشان می سپاریم و آن را بر دوش آنان قرار می دهیم تا به مردم برسانند.

در اینجا هم می توان «عَرَفُوا» (به صیغه معلوم) بخوانیم؛ یعنی همین موالیان ما، می دانند که ثقات ما کسانی هستند که ما به آنها اعتماد داریم و سر خود را به آنان می سپاریم؛ هم می توان «عَرَفُوا» (به صیغه مجهول) بخوانیم؛ یعنی ثقات ما شناخته شده اند به اینکه محل امانت و حاملان اسرار ائمه اند.

پرسشگر: ...

استاد: در اینجا بحث ما متفاوت است. در دلیل دوم گفتیم که «تعلیل» آمده است؛ اما در دلیل سوم، اصلاً بحث تعلیل نیست؛ بلکه اصلاً سؤال از «عمل» است. سؤال کننده از نحوه عمل سؤال می کند که: «اگر بخواهم عمل کنم، به چه کسی رجوع کنم؟». می گوییم: خود «ارجاع» به یک شخص به دلیل اینکه او «ثقه» است، ظهور در این دارد که وثاقتش، «وثاقت کاشفه» است. امام در «عمل کردن»، به او ارجاع داده اند و می فرماید: اگر می خواهی به احکام ما عمل کنی، به یونس بن عبدالرحمن یا به حارث بن مغیره نضری - یا نصری - یا به محمد بن مسلم رجوع کن. خود این ارجاع دادن به ثقات اصحاب به دلیل اینکه ثقه هستند - که ارجاع در عمل است - روشن می سازد که وثاقتی که در موضوع حکم اخذ شده، وثاقت کاشف از صدق آنها و کاشف از مطابقت خبر آنها با احکام واقعی ائمه اطهار علیهم السلام است.

۱. همان؛ ح ۲۷.

۲. همان؛ ح ۴۰.

موثوقیت شخصی یا موثوقیت نوعی؟

یک نکته در اینجا باقی مانده است که مرحوم شهید صدر رحمته الله آن را بحث نکرده اند، ولی ما آن را در تکمیل همین بحث مطرح می کنیم.

تا اینجا معلوم شد که هم «وثاقت مخبر» شرط است و هم «موثوقیت خبر»؛ یعنی هر دو شرط هستند. حال سؤال اینجا است: این موثوقیت خبر که شرط است، آیا «موثوقیت شخصی» کفایت می کند یا «موثوقیت نوعیه» مراد است؟ توضیح مطلب اینکه: گاهی وثاقت یک مخبر - یعنی ثقه بودن او - به گونه ای است که معمولاً خبر دادن چنین فرد ثقه ای منشأ می شود که مردم «نوعاً» و «معمولاً» به خبرش اعتماد کنند. وثاقتش در حدی است که این گونه است. اما ممکن است ثقه ای باشد که برای آدم های معمولی، این فرد ثقه در خبری که می دهد، «متهم» باشد؛ مثلاً همان خبر «بشیر دهان» - که روایت فضیلت روغن مالی را نقل می کرد - یا خبرهای مشابه؛ اما من مستمع، به او اعتماد دارم. در اینجا، با اینکه نوعاً در مظان اتهام است؛ یعنی با توجه به اینکه خبر، خبری است که به مصلحت اوست و یک مصلحت جدی در مؤدای این خبر دارد، لذا «موثوقیت نوعی» ایجاد نمی کند، چون متهم است؛ اما برای شخص من، موثوقیت ایجاد کرده است؛ آیا اگر برای «من شخص» موثوقیت ایجاد کرد - ولی برای نوع عقلاً ایجاد نکرد، این مقدار از وثاقت کفایت می کند؟ ما معتقدیم که اگر در اینجا موثوقیت برای «شخص» ایجاد شود، همین مقدار در حجیت خبر کفایت می کند. من می خواهم به خبر عمل کنم. هم مخبر ثقه است، و هم این خبری که می دهد برای من موثوقیت ایجاد می کند. به عبارت دیگر، متهم بودن راوی - نزد عرف یا دیگران - به موثوقیت خبر برای من صدمه نمی زند و می شود به آن عمل کرد. و ظاهر امر این است که کاشفیت وثاقت مخبر از موثوقیت خبر، به این مقدار کفایت می کند که کاشفیت، کاشفیت شخصی باشد، نه لزوماً کاشفیت نوعی.

ادامه بحث را ان شاء الله فردا پی می گیریم.

بحث دیگری که فردا مطرح می کنیم که بحث مهمی است، این است که: «آیا افاده ظن در حجیت خبر شرط است یا افاده ظن شرط نیست؟». ان شاء الله این موضوع را بحث خواهیم کرد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين